

فرزند فرزانه ی آذربایجان محمد علی قوسی

سیف حاتم لویی

از ایرانیانی که با هنر و ادبیات سر و کار دارند، کمتر کسی است که با هنرمند تبریزی خالق مجسمه ی مشهور «عاشیق» بهروز حشمت و آثار او آشنائی نداشته باشد.

دوست هنرمندم که در کشور اطریش زندگی می کند، با آثارش - که اینجا و آنجای شهر وین به نمایش گذاشته شده اند- بخصوص در پایتخت این کشور فرد شناخته شده ای است.

من که افتخار بازدید از محل کار و گالری بهروز را داشته ام، در میان آثار متعدد او - که بخشی از آنها را از نزدیک دیده ام - یکی بیش از همه روی من تاثیر گذاشته است.

قفسی از میله های آهنی که آشیانه ی پرده ای در کف آن قرار دارد. داخل آشیانه، چهار پنج تا تخم مرغ که از یکی از آنها جوجه ای سرش را از داخل تخم مرغ شکسته بیرون آورده است. از سقف قفس آهنی سرنیزه ای زنگ زده با نخ نازکی - که در نیمه تاریک قفس به زحمت دیده می شود- به گونه ای آویزان است که هر آن احتمال سقوط آن به داخل آشیانه می رود.

تماشاگر این اثر، با دلهره منتظر آن می شود که هر آن با پاره شدن نخ نازک، سرنیزه به داخل آشیانه سقوط کرده و جوجه ی تازه از تخم در آمده را، تکه پاره بکند.

بهروز حشمت با هنرمندی تحسین برانگیزش اثری را خلق کرده که آئینه ی تمام نمای زندگی نسلی است که بعد از سقوط حکومت خودمختار آذربایجان در سال 1325 شمسی پا به عرصه ی وجود گذاشت.

بعد از شکست جنبش ملی آذربایجان که آمل و آرزوهای شرکت کنندگانش به دستور دربار و حاکمیت بزرگ مالکان توسط ارتش اعزامی از تهران و اوباش بسیج شده ی محلی در دریائی از خون غرقه شد، شاعر بزرگ آذربایجانی ب. ق. سهند در اینباره سرود:

گنجه دیر، عالمه کؤچوب قار انلیق [شب است و چتر ظلمات]

اوفوقلر تاپدانیب، ینره یامانیب [افق سرنگون دوخته با زمین]

هر یاندا قوو وورورسان قولاق توتولور [در ظلمات سکوت کسی کسی را نمی شنود]

فیکیرده، دویغودا دونوب دایانیب [احساس و اندیشه هر دو یخ زده]

من و بهروز حشمت هر دو از این نسل نگون بخت هستیم که آن سالهای پر از وحشت و ترس را زندگی کرده ایم.

در آن سالهای تمام نشدنی نوشتن به زبان ترکی آذربایجانی، سرودن شعر به زبان مادری و سخن گفتن از موجودیت ملت آذربایجان جسارت می طلبید.

بخاطر همین چاپ اثری همچون «سازیمین سوزو»، کتابهای صمد بهرنگی و بهروز دهقانی برای جوانانی چون من که در حال مبارزه برای آمل ملی و دمکراتیک آذربایجان بودیم، در آن سالها حائز اهمیت زیادی بود.

این کتابها که با زحمت و مشقت بی شماری چاپ و نشر می شدند، الهام بخش نسلی از آذربایجانیها شد که در آن سالهای سیاه برای حفظ موجودیت ملت آذربایجان در جنوب رودخانه ی آراز مبارزه می کردند.

امروزه شاید به نظر نسل جوان آذربایجانیها - نسل کامپیوتر و دنیای مجازی- قدری غریب به نظر آید چگونه می تواند کتابی مثل «سازیمین سوزو» که ب. ق. سهند اشعار آنرا بر اساس داستانهای دده قورقود سروده است، چنین نقشی در تربیت یک نسل از مبارزین آذربایجانی داشته باشد. ولی اینگونه بود و کسانی چون من به عنوان بازماندگان آن نسل شاهدان آن سالهای خفقان، وحشت و خون هستیم.

در آن سالها از معدود منابعی که توسط آنها می شد زبان ترکی آذربایجانی را در جنوب روخانه ی ارس یاد گرفت، کتاب «مبانی دستور زبان آذربایجانی» بود که توسط محمد علی قوسی متخلص به «فرزانه» نوشته شده بود.

بعد از کتابسوزان مشهور حکومت محمد رضا پهلوی که کتابهای ترکی چاپ شده توسط حکومت ملی آذربایجان توسط عوامل، داروغه ها و اراذل و اوباش وابسته به رژیم در میدانهای شهر تبریز به آتش کشیده شدند، شاید کتاب محمد علی فرزانه تنها منبع موجود برای یاد گرفتن زبان مادری محسوب می شد و هر جوان آذربایجانی برای یاد گرفتن زبان مادری اش می بایست ابتدا به سراغ این کتاب می رفت که مولف برای گذشتن از سد سانسور «محرملی خانی» وزارت اطلاعات محمد رضا شاه و سازمان امنیت اجبارا آنرا به فارسی نوشته بود.

من نوجوان سالهای دهه ی چهل نیز اولین بار با اسم محمد علی فرزانه توسط این کتاب آشنا شدم و کم کم از اینجا و آنجا دریافتیم که استاد و الهام بخش ب. ق. سهند، بهروز دهفانی، علیرضا نابدل و صمد بهرنگی نیز مولف این کتاب یعنی فرزانه می باشد.

به تدریج برایم روشن شد در آن سالهای سیاه بعد از مغلوب شدن حکومت ملی آذربایجان در کنار اثر جاودانی حیدر بابای محمد حسین شهریار، سازیمین سوزو سهند و آثار فولکلوریک صمد و بهروز، کتاب دستور زبان آذربایجانی فرزانه نقش بی بدیلی در حفظ زبان و فرهنگ آذربایجانیها در جنوب رودخانه ی ارس داشته است.

اواخر دهه ی چهل شمسی با تعدادی از فعالین ملی آذربایجانی محفل و گروهی زیرزمینی را بنیان گذاشتیم که خط مشی اش مبارزه در راه حقوق ملی آذربایجانیها بود. محمد علی قوسی [فرزانه] را می توان یکی از الهام دهندگان ما در آن سالها حساب کرد و طبیعتا دیدار با او برای من آرزویی محسوب می شد که متاسفانه ملاقات و آشنائی حضوری با این وئتران مبارزات ملی - دموکراتیک آذربایجانیها تا روزهای انقلاب میسر نشد.

در بهار آزادی با حضور در مجلسی از نزدیک با فرزانه آشنا شدم. بنا به دلایلی نه چندان خوشایند این دیدار کوتاه بود ولی قد بلند، صورت بزرگ و استخوانی و شانه های پهن اش همراه با متانت و وقار در گفتار و رفتار تأثیری فراموش نشدنی در من گذاشت.

بعد از آن در دوران انقلاب و تلاطم های سیاسی که همچون زلزله ای یکی بعد از دیگری کشور را می لرزاندند، فرصتی برای تعمق و یا فعالیت های فولکلوریک نبود تا ضرورت دیدار با اشخاصی چون محمد علی قوسی حس شود.

ماهها و سالها گذشت و گذار من نیز همچون خیل عظیمی از ایرانیان به دیار مهاجرت افتاد.

در سالهای مهاجرت زمان کافی برای تعمق و کنکاش در گذشته وجود داشت و بسیاری از آذربایجانیهای فعال در سازمانهای چپ بعد از شکست و هزیمت بزرگ کم کم رو به مبارزه ی ملی- دموکراتیک آذربایجان آورده و رغبت شان نسبت به گذشته ی ملت شان و تاریخچه ی مبارزات آذربایجانیها افزون گشته بود.

نسیم بیداری و رنسانس ملی آذربایجانیها که از داخل کشور به وزیدن آغاز کرده بود، کم کم جانهای خسته ی مهاجران را نیز نوازش می داد. بدین ترتیب علاقه و توجه به زبان، ادبیات، فولکلور و مبارزه ملی- دموکراتیک بین آذربایجانیهای مهاجر روز افزون گشته و توجه به مفاخر و شخصیت های ترکهای ساکن ایران بیشتر می گشت.

اینگونه بود که من هم با دو نفر از آشنایان آذربایجانی ام همراه گشته و محمد علی فرزانه را با همسرش اختر خانم به آلمان فدرال دعوت کردیم.

در جلسات و گردهمائی های شهرهای کلن و برلین، در دیدار با نسل جدیدی از آذربایجانیها، فرزانه با سخنرانی و بحث های پر ملاط روح تازه ای به جمع مبارزین آذربایجانیهای خارج از کشور می بخشید.

در این گردهمائی ها از سخنان ادیب، فولکلورشناس، زبانشناس و انقلابی سالمند سیر نمی شدیم. با اینکه سن اش از هفتاد گذشته بود این انقلابی پیر با حافظه ی فوق العاده قوی و تیزش، حوصله و متانت اش هر کسی را حیران می کرد.

در جلسات طولانی خسته کننده با حلاوت شعرها، بایاتی ها، مثل ها، سخنان گذشتگان و لطیفه های دل انگیزی که نقل می کرد، گذر زمان را حس نمی کردیم.

در یک جمله می توان گفت وجود محمد علی فرزانه غنیمتی برای آذربایجانیان مبارز خارج از کشور بود.

فرزانه که عمری در داخل کشور با بجان خریدن محنت ها، سختی ها، فقر، زندان و شکنجه در تربیت نسلی از آذربایجانیهای مبارز کوشیده بود، اینک در خارج از کشور این نهضت را ادامه می داد.

در جلساتی که برای این پیر فرزانه ابتدا در آلمان فدرال و سپس در کشور سوئد تشکیل داده می شد، آذربایجانیها و حتی ترکهای از کشورهای ترکیه با فولکلور غنی و خزینه ی ادبی تمام نشدنی ملت آذربایجان آشنا می شدند.

در یکی از این گردهمایی ها بود که فرزانه بعد از چندین دهه با دوست از دست رفته ام پروفیسور علی مینائی ملاقات کرد. در لحظه ی دیدار این دو دوست و مبارز قدیمی، کمتر چشمی بود که به اشک ننشسته بود. فرزانه در اوایل دهه ی بیست شمس در دانشسرای تربیت معلم تبریز با نقاش معروف علی مینائی و نویسنده و انقلابی خستگی ناپذیر دکتر محمد تقی ذهابی همکلاس بودند. اصلا در آن زمانها دانشسرای تربیت معلم تربیت محلی بود برای تربیت انقلابیون، روشنفکران و متفکرین آذربایجانی.

محمد علی فرزانه بعد از سفر به کشور سوئد و سکونت در این کشور به فعالیتهای خود در عرصه ادب و فولکلور آذربایجان ادامه داد و در کنار کار برای رادیوها و نشریات آذربایجانی در تشکیل یکی از سازمان های سیاسی آذربایجانی به شکل فعال شرکت کرده و تا پایان عمر پربارش دبیر افتخاری «حرکت فدرال دموکرات آذربایجان» بود.

در روزهای خاطره انگیزی که در آلمان فدرال و سوئد با هم گذرانیدیم با بخشی از زندگی این مبارز خستگی ناپذیر آشنا شدم که بعد از مرگش مشوق من در تنظیم و ویراستاری خاطرات او که توسط خانم صدیقه عدالتی جمع آوری گشته بود، شد. این خاطرات با نام «گذشت زمان» به چاپ رسید.

فرزانه هنگام نقل خاطرات سالهای زندانش در رژیم پهلوی به خلق شاهکار سید محمد حسین شهریار در آن سالها و نقش خودش در نشر و پخش بعدی این اثر و نیز خلق شاهکار ادبی بولوت قارچورلو سهند اشارات زودگذری داشت،

بعد از شکست حکومت ملی آذربایجان و کودتای 28 مرداد، ب. ق. سهند نیز همانند بسیاری از مبارزین ضد سلطنت نا امید از هر گونه تحولی به گوشه ای خزیده بود که بعد از تشویق های همخانه اش فرزانه، دوباره به زندگی جوشان ادبی و سیاسی برگشته و شاهکارش «سازیمین سوزو» را خلق کرده بود.

اینک که نزدیک دو دهه از رفتن ابدی او می گذرد، جای خالی اش بیش از همیشه برای فعالین، نویسندگان، نسل جوان و بخصوص فعالین آذربایجانی حس می شود. صرف وجود فرزانه غنیمتی بود که به نسل پیشرو آذربایجان در داخل و خارج نیرو می داد.

و بی سبب نیست که یکی دیگر از بزرگان ادب کشور و دوست نزدیک فرزانه رضا براهنی در رسای دوست از دست رفته اش با اشاره به شعری از شهریار نوشت:

"گوزلترین آخیره قالمیشیدی." [آخرین بود از نسل خوبان.]